

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث این جلسه در رابطه با هدایت است، هدایت به یک اعتبار کلی، تقسیم می شود به هدایت درونی و هدایت بیرونی. هدایت درونی هدایت عقلی و هدایت فطری که از درون انسان است، از یک طرف نیروی عقل و از یک طرف نیروی فطرت. همانطوری که در رابطه با هدایت عقلی آمده است که «**إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ**»^۱؛ خداوند دو گونه حجت بر مردم دارد «**حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً**»؛ یکی حجت ظاهری و آشکار و یکی حجت درونی «**فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ**»؛ اما حجت ظاهری انبیاء و امامان علیهم السلام هستند «**وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ**»؛ اما حجت های باطنی عقل ها هستند. یکی هم فطرت هست که ان شاء الله اشاره خواهیم کرد. اما هدایت بیرونی، آن هدایت تکوینی که در واقع هدایت کردن همه مخلوقات به مراحل کمال در خلقت است مثلاً درخت از ابتدای جوانه زدن و رشد کردن تا آن وقتی که به صورت درخت کاملی تبدیل می شود این هدایت تکوینی است یا انسان از بدو خلقتش تا وقتی که انسان کاملی می شود این هدایت تکوینی است، همه موجودات مشمول این هدایت هستند. یکی هم هدایت تشریحی است (هدایتی که خداوند به واسطه پیامبران برای بشر می فرستد). بحث را متمرکز می کنیم روی آیه شریفه «**أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**»^۲ بعد آیاتی از قرآن کریم که در این راستا هستند را مورد بحث قرار می دهیم. در قرآن کریم همین هدایتی که در عالم انسانی و عالم تشریح مطرح است به دو صورت مشاهده می شود یکی هدایت به معنای نشان دادن مقصود است و یکی هدایت به معنای رساندن به مقصود، ما در قرآن کریم هر دو نوع هدایت را می بینیم. «**إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ**»^۳؛ تو هر که را دوست داشته باشی نمی توانی هدایت کنی. این خطاب به پیامبر است آیا پیامبر هدایت نمی کند؟ این هدایتی که پیامبر از طرف خدا آورده مگر هدایت نیست؟ مگر همین هدایت به ابوجهل هم عرضه نشد؟ مگر پیامبر اسلام از طرف خدا آدرس بهشت را حتی به ابوجهل و ابولهب هم نداد؟ «**وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ**»^۴؛ اما خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند. این هدایت به معنای رساندن به مقصد است، اگر بخواهیم روی مثالی پیاده کنیم این گونه می گوئیم که، رهگذری را که از ما سؤال می کند مثلاً میدان شهید بهشتی کجاست؟ یا به او آدرس می دهیم، یا می گوئیم من دارم می روم همان جا سوار شو برویم، ببینید هر دو تا هدایت است اما اول آدرس دادن است و دوم رساندن، طبیعتاً شخصی که دنبال مقصد هست اگر نظر ما عزیزتر و شریفتر و مورد اعتمادتر باشد، خودمان او را می رسانیم، اما اگر این خصوصیات را نداشت، تنها آدرس را به او می دهیم. خداوند هم دو جور هدایت می کند یک وقت هست که فرعون را هم هدایت می کند از زبان حضرت موسی (ع) می فرماید: «**وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشِي**»^۵؛ «**أَهْدِيكَ** اینجا یعنی چه؟ یعنی من آدرس خدا را به تو می دهم، آدرس سعادت را به تو می دهم، این نوع هدایت شامل همه انسان ها می شود اما یک نوع هدایت دیگر هست که به معنای رساندن به مقصود است یا مساعدت و کمک کردن، اضافه بر آدرس دادن. این که قرآن می فرماید: «**إِنَّا عَلَّمْنَا لَكَ هُدًى**»؛ هدایت و وظیفه ای است بر عهده ما. یعنی در واقع حق بندگان است بر ما که ما آن ها را هدایت کنیم، حق عمومی است، خداوند حتی فرعون را هم مشمول این نوع لطف قرار می دهد «**وَ أَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشِي**» خطاب است به حضرت موسی (ع) که برو و به فرعون این حرف را بزن. اما هدایت فراتر از این و به معنای مساعدت کردن یا رساندن به مقصد این حق همه نیست، هر چه عمل صالح تر باشد و هر چه قدرشناسی در ازای نعمت خدا بیشتر باشد این هدایت سهمش بیشتر است. یک وقتی هست که می گوید من تا چهارراه اولی تو را می رسانم این یک مقدار مساعدت است، یک وقتی می گوید من تو را تا خود مقصد می رسانم این مساعدت بیشتری است، یک وقت می گوید من نمی توانم شما را برسانم مبلغی به شما می دهم شما به عنوان کرایه راه مصرف کنید تا به مقصد برسید این باز یک مساعدتی است. در سوره دهر می فرماید: «**إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِنَّمَا شَاكِرًا وَإِنَّمَا كَفُورًا**»^۶؛ ما انسان را هدایت می کنیم (راه را به او نشان می دهیم) خواه موجود شاکری باشد خواه موجودی ناسپاس. (ترجمه علامه طباطبایی (ره) این است). در واقع این نوع هدایت از نوع آدرس دادن است چرا؟ به قرینه این که می فرماید ما هدایت را برای همه انسان ها قرار دادیم خواه شاکر باشد خواه

۱- کافی ج ۱ ص ۱۵ ، کتاب العقل و الجهل

۲- حمد آیه ۶

۳- قصص آیه ۵۶

۴- همان

۵- نازعات آیه ۱۹

۶- لیل آیه ۱۲

۷- انسان آیه ۳

ناسپاس یعنی آدرس را به همه می‌دهیم اما آن جا که می‌فرماید: «**إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ**»؛ تو نمی‌توانی هدایت کنی هر کس را که دوست داری. معلوم است که به قرینه تو نمی‌توانی، مراد هدایت به معنای رساندن به مقصود است یعنی تو نمی‌توانی هر کس را دوست داری دلش را متغیر کنی، باز در سوره شوری می‌فرماید: «**إِنَّكَ كَتَّهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**»^۱ در سوره قصص می‌فرماید: «**إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ**»؛ تو نمی‌توانی هدایت کنی، خدا هدایت می‌کند. و در این آیه سوره شوری می‌فرماید: «**إِنَّكَ كَتَّهْدِي...**»؛ تو هم هدایت می‌کنی. آن هدایت به معنای رساندن به مقصد است و این هدایت به معنای آدرس دادن است و پیامبر آدرس می‌دهد، گفتیم که هدایت یا درونی است یا بیرونی. هدایت درونی، عقل است و فطرت و هدایت بیرونی، تکوین است و تشریح و برای هر کدام هم توضیح دادیم. اما این هدایتی که رساندن به مقصد بود، جزء کدام هدایت است؟ جزء هیچ کدام نیست، یعنی در واقع باید بگوییم این تقسیم یک تقسیم ناقص است، در تقسیم صحیح باید بگوییم: هدایت بیرونی سه قسم است، هدایت تکوینی که شکل دادن به موجودات موجودات است در عالم خلقت، مثل کامل شدن انسان و کامل شدن درخت و کامل شدن سایر اشیاء و هدایت تشریحی که همین احکام دین و شریعت است و هدایت تشویقی که من چند نمونه از این هدایت را ذکر می‌کنم «**إِنَّهُمْ فَتِيَّةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى**»؛^۲ اصحاب کهف جوانانی بودند که به خدای خود ایمان آوردند ما هم یک ایمان اضافه به آن‌ها دادیم. در پاسخ چه بود؟ در پاسخ ایمان اولی بود. من بعداً در مباحث جبر و اختیار و هدایت و اضلال ذیل همین مطلب عرض خواهم کرد که هر پذیرش هدایتی یک پاداش دارد، اگر خدا راهی را به بنده ای نشان داد و بنده آن راه را طی کرد و آن کار را انجام داد یک هدایت اضافه هم به او میدهد، یا «**وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا...**»؛^۳ آن‌هایی که هدایت را پذیرفتند، «**زَادْنَاهُمْ هُدًى**»؛^۴ آن‌هایی که هدایت را می‌پذیرند خدا هم یک هدایت دیگری به آن‌ها می‌دهد. این هدایت دوم، همان رساندن به مقصد است و آن هدایت اول آدرس دادن است، خدا آدرس می‌دهد بنده صالح و شایسته که دنبال حق است همین که پا را گذاشت داخل جاده خدا هم مساعدت برای او می‌فرستد، خرجی راه را به او می‌دهد و همسفر خوب هم برای او می‌فرستد، یک وقت می‌بیند پشت سر هم مساعدت آمد «**وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادْنَاهُمْ هُدًى**»؛^۵ آن‌هایی که هدایت را پذیرفتند خدا بر هدایت آن‌ها می‌افزاید. این افزایش دوم پاداش است، علامه در تفسیر آیه چهارم از سوره بقره به این معنا تصریح کردند که بعضی از هدایت‌ها، پاداش پذیرش هدایت است و هر پذیرش هدایتی، پاداش دارد، پس آیه اول در مورد اصحاب کهف بود قرآن می‌فرماید: چون هدایت را پذیرفتند ما هدایتشان را افزون کردیم، در سوره بقره می‌فرماید: «**ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**»؛^۶ در این کتاب تردیدی نیست هدایتی است برای پرهیزگاران. بعد توضیح می‌دهد: آن‌هایی که ایمان به غیب دارند، نماز به پا می‌دارند و اموال خود را انفاق می‌کنند بعد می‌فرماید: «**أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ**»؛^۷ این‌ها بر یک هدایتی هستند از سوی خدا. شما خوب دقت کنید و متمرکز شوید روی آیه ببینید چه چیز را می‌خواهد بگوید؟ آیا وقتی می‌گوید: «**أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ**» یک نوع ویژگی و اختصاص و خصوصی بودن در آن احساس نمی‌کنید؟ به نظر شما این هدایت به همه مردم می‌رسد یا مخصوص این هاست؟ کدامش را از ظاهر آیه می‌فهمید؟ قطعاً یک نوع ویژگی را می‌فهمید، در ظاهر قرآن چیزی پیدا نیست ولی وقتی خوب در آیه متمحض شوید از اشارات آیه متوجه می‌شوید «**أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ**» این‌ها با این ویژگی‌ها یک هدایتی از طرف خدا دارند این هدایت مخصوص این هاست و برای کفار و دیگران نیست. در حالی که آن هدایت به معنای آدرس دادن برای همه است حتی فرعون، ابوجهل و ابولهب هم مشمول آن هستند اینکه می‌گوید: «**أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى...**» علامه می‌گوید این یک هدایت اضافه، علاوه بر آن است و پاداش هدایت اول است، کتاب و احکام الهی به او عرضه شده است وقتی پذیرفت، خدا هم می‌گوید بیا این هم بالاترش. روایت می‌فرماید: «**ساحران فرعون در اول روز فاجر بودند (فاجر یعنی بی‌تقید یعنی کسی که اصلاً هیچ حد و مرزی برای اعمال خودش نمی‌شناسد) و در آخر روز ابرار و شهید (یعنی فرعون تهدیدش را عملی کرد و آن‌ها را کشت در حالیکه دست از ایمانشان برنداشتند)**» چطور شد که این طور شد؟ این‌ها اول ادب به خرج دادند دو تا ادب کردند یک به حضرت

۱- شوری آیه ۵۲

۲- کهف آیه ۱۳

۳- محمد آیه ۱۷

۴- همان

۵- بقره آیه ۲

۶- بقره آیه ۳

۷- بقره آیه ۵

موسی(ع) نگفتند ای ساحر، قبطیان می گفتند: «**يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ كُنَّا رَبِّكَ**»^۱ ای ساحر خدایت را صدا بزن، اما این ها نگفتند: «**يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ**». هیچ جای قرآن نداریم که ساحرین به حضرت موسی(ع) خطاب ساحر کرده باشند و این ادب برای آن ها یک فیض و عنایت خاص الهی را به دنبال آورد، خدالیشان را نرم کرد، وقتی که معجزه را دیدند این فیض و عنایت الهی باعث شد که به سجده بیفتند، سجده کردند، این کار دومشان بود، این پذیرش هدایت و آن هم یک پذیرش بزرگ، هدایت پذیری هم مراحل دارد یک وقتی به شما می گویند نماز بخوانید می گویند چشم، این هیچ خطری برای شما ندارد و هیچ هزینه و سرمایه ای نباید بکنید، ده دقیقه از وقتتان را نماز می خوانید، خدا هم به اندازه این پاداش می دهد. یک وقت یک کاری می کنید که باعث می شوید یک امتی از گمراهی نجات پیدا کنند جانتان را هم به خطر می اندازید خیلی ارزشش زیاد است، انتظار همه بر این بود که ساحرین از موسی برنده شوند و معلوم شود که موسی ساحر است این ها می توانستند کار را خراب کنند و می توانستند بگویند خوب حالا سحر شما قوی تر بود ولی این کار را نکردند و سجده کردند، چون هدایت را به این شکل پذیرفتند و خدا هم در را به رویشان باز کرد. نگاه کنید در عرض چند دقیقه این اتفاق افتاد؟ زمان زیادی نبوده، به محض این که سجده کردند خدا یک باب دیگری را به رویشان باز کرد، به قدری ایمانشان محکم شد که وقتی فرعون گفت چرا بدون اذن من ایمان آوردید، گفتند: «**قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى**»^۲. گفت: «**فَلَا قَطْعَنَ أُنْدِيكُمْ وَ أَرْجَلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ أَصَلَبْتَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ أُنِينَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَنْبَى**»^۳؛ به خدا قسم دست ها و پاهایتان را از خلاف هم قطع می کنم، گفتند: «**هَافُضٍ مَا أَنْتَ قَاضٍ**»^۴؛ هر کاری دلت می خواهد بکن. چه طور ممکن است کسی که به تعبیر روایت فاجر بوده وهمین الان داشته به فرعون می گفته که به عزت فرعون ما غالبیم و اگر ما پیروز شویم آیا پاداش هم داریم؟ فرعون گفت شما از مقربین درگاه من خواهید شد، یک چنین آدمی در عرض چند دقیقه مبدل شود به کسی که حاضر است جانش را فدای آیین آسمانی کند، این چیست؟ این همان قصه ای است که خدا در مورد اصحاب کهف می فرماید: که این ها ایمان آوردند به خدایشان ما هم هدایتشان را افزون کردیم. پس معلوم شد که هدایت به معنای ایصال به مقصود، رساندن به مقصود و یک نوع هدایت تشویقی است و این غیر از هدایت تشریحی است. درست است که در مسیر همان هدایت تشریحی است اما نمی توان اسمش را هدایت تشریحی گذاشت بلکه یک نوع هدایت تشویقی است، یک نوع روشن شدن فضای دل است، یک نوع الهامات و سروشات ناپیدای الهی است که باعث می شود یک وقت شاهزاده ای یا کسی که در دربار پادشاه با عیش و نوش ها و بزم های شاهانه انس داشته است یک وقت می گوید: «**رَبَّنَا رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُنْ نَدْعُوكَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا**»^۵. بعد هم او را بگیرند و در زندان کنند پای آن بایستد و بگوید حاضرم جانم را هم فدا کنم، این هدایت، هدایت تشویقی است همان هدایتی که برای حُر پیش آمد، چون ادب کرد به حضرت سیدالشهداء و توهین نکرد، خدا دلش را نرم کرد. در روز عاشورا آمد و ایمان آورد و با سیدالشهداء هماهنگی کرد و در رکاب حضرت هم به شهادت رسید. اقسام هدایت را توضیح می دهیم، اول هدایت درونی. من یک توضیحی در مورد هدایت عقلی دادم و آن حدیث را خدمت شما خواندم «**إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ**»؛ خداوند دو گونه حجت بر مردم دارد: **حجت ظاهری و حجت باطنی، حجت ظاهری، انبیاء و امامان علیهم السلام هستند و حجت باطنی، عقل.** پنجاه آیه قرآن کلمه تعقل، دعوت به تعقل در آن آمده است (چهل و نه یا پنجاه آیه قرآن) غیر از آیاتی که دعوت به تفکر کرده است، شما زیاد می شنوید که می گویند اسلام دین عقل است یا می گویند هر حکم شرعی ریشه در حکم عقلی دارد که من این را در ترم های قبل هم توضیح دادم «**الْأَحْكَامُ الشَّرْعِيَّةُ الطَّائِفُ فِي الْأَحْكَامِ الْعَقْلِيَّةِ**» جا دارد که ما بدانیم محدوده هایی که عقل می تواند دخالت کند کجاست؟ خیلی ها در عرصه سیاست و در عرصه علم از این که اسلام دین عقل است سوء استفاده می کنند حتی گاهی با همین بهانه عده ای از زیر بار فتوای مراجع در می روند، به بهانه این که اسلام دین عقل است یا حرف هایی می زنند از دستاوردهای فکر خودشان و سعی می کنند به مردم و جامعه تحمیل کنند، به بهانه این که اسلام دین عقل است. اگر ما بدانیم خط مرزها و قالب هایی که اسلام برای مداخله عقل در فهم احکام شرعی مشخص کرده است کجاست، می توانیم جلوی این ها را بگیریم.

۱- زخرف آیه ۴۹

۲- طه آیه ۷۰

۳- طه آیه ۷۱

۴- طه آیه ۷۲

۵- کهف آیه ۱۴

یک سری محدوده هاست که اسلام به عقل اجازه دخالت داده است و واگذار کامل به عقل کرده و گفته شریعت در این محدوده ها نمی آید، اگر هم آمد حکم عقل مقدم است و تأیید حکم عقل است. حتی بعضی از فقها می گویند در این جا شریعت حکمی ندارد، بعضی ها تعبیرشان این است، می گویند نمی تواند حکمی بدهد، لفظ «نمی تواند» به کار می برند، بعضی جاهاست که می گویند عقل حق دخالت ندارد. مثلاً «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاَقِصَةِ»^۱؛ دین خدا به عقل ها کسب نمی شود. کسی نمی تواند با عقل دین خدا را بفهمد، چطور ما این حدیث ها را کنار هم بچینیم، یک عده ای در زمان امام صادق (ع) باب قیاس را در احکام دین باز کردند و امام به شدت با این ها مبارزه کردند و از قیاس کردن، نهیشان کردند. «اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَقْسْ»^۲؛ خطاب امام صادق (ع) به ابوحنیفه است و بعد فرمودند: «فَإِنَّ سُنَّةَ إِذَا قَيْسَتْ مُحِقَّ الدِّينِ»^۳؛ اگر سنت را قیاس کنید دین نابود می شود. آن ها مدعی اند که ما با عقلمان سنت را قیاس می کنیم، پس جا دارد که ما محدوده های عقل را بشناسیم، من پنج محدوده برای عقل گذاشته ام.

محدوده اول: آراء محموده است. اصطلاحاً به آن می گویند آراء محموده یا بناء عقلا. من نمونه هایش را می شمارم، مواردی هستند که تمام عقلا در آن موارد یک جور حکم می کنند مثلاً اگر شما از هر عاقلی بپرسید دزدیدن مال مردم چه حکمی دارد؟ می گویند: جرم است، در آمریکا بپرسید مردم همین را می گویند، در ایران بپرسید همین را می گویند، در خاور دور هم بپرسید همین را می گویند یا مثلاً قتل نفس محترم، کشتن انسان بی گناه از هر کس سؤال کنید می گوید جرم است یا اکل مال مردم به باطل، یعنی بدون دلیل کسی مال کسی را بخورد. می گویند جرم است تمامش هم برمی گردد به ظلم. قتل نفس محترم چون ظلم است جرم است، اکل مال باطل چون ظلم است جرم است، سرقت چون ظلم است جرم محسوب می شود مواردی هم هست که تمام عقلا، اتفاقاً و اجمالاً حکم می کنند، که این خوب است. مثلاً نجات نفس محترم، یک انسان بی گناهی در حال غرق شدن است و یکی هم این جا هست که شناگر خوبی است رفت و خودش را به مشقت انداخت و او را نجات داد و از آب بیرونش آورد همه تشویقش می کنند این دیگر ربطی به مسلمان و غیر مسلمان ندارد، ادای حق، یعنی حق کسی را که نسبت به انسان حق پیدا کرده است ادا کند. مثلاً برایش کار کرده یا یک حق دیگری به گردنش است آن را ادا کند این از نظر عقلا حسن است و تمام عقلا به نیک بودن آن اتفاق نظر دارند تردیدی هم در آن نیست، یا مثلاً ادای امانت. همه عقلا عالم ادای امانت را نیک می دانند، مدار این هم عدل است، چرا ادای امانت نیک است؟ چون عدالت است، چرا ادای حق نیک است؟ چون عدالت است، چرا نجات نفس محترم نیک است؟ چون عدالت است. پس اموری که عقلا عالم بالاتفاق حکم می کنند به خوبی و حسن آن به این دلیل است که به عدالت برمی گردد و تمام اموری هم که عقلا عالم بالاتفاق حکم می کنند به قباحت به این دلیل است که به ظلم برمی گردد، نمونه هایش را هم گفتم، در این جور موارد ما می گوئیم آراء محموده یا بناء عقلا. این جا دیگر انسان نیاز به شریعت ندارد، شریعت موظف نیست که به ما بگوید نفس محترم را نکشید ما خودمان هم این را می فهمیم، شریعت موظف نیست که به ما بگوید دزدی نکنید و مال مردم را به ناحق نخورید اگر شریعت آمد گفت چون قبلاً عقل مستقل بدون این که از شریعت کمک بخواهد خودش مستقلاً حکم کرده بود می گویند این حکم شرعی، یک حکم تأکیدی است نه تأسیسی، این اصطلاحش است که می گویند حکم تأکیدی است. نمونه هایی از قرآن را خدمتان عرض می کنم، مثلاً قرآن می فرماید: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»^۴؛ ای مؤمنان اموال یکدیگر را به باطل نخورید (بدون دلیل مال کسی را نخورید). شما از هر عاقلی سؤال کنید و بگویید به نظر شما می شود مال مردم را بدون هیچ دلیلی گرفت و مصرف کرد، می گوید نه نمی شود. نیاز نیست که شریعت بیاید و به ما بگوید. به این نوع حکم می گویند نهی تأکیدی. یا «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»^۵؛ نفسی را که محترم است و خدا حرام کرده است به ناحق نکشید مگر در موردی که حق است. (حقتش هم دو مورد است یکی قصاص و یکی هم افساد فی الارض، در دو مورد می توان شخصی را اعدام کرد یکی در جایگاه قصاص است که ولی دم به قصاص راضی شود و به دیه راضی نشود و یا شخصی مفسد فی الارض باشد مثلاً راهزن است که با شرایطش حاکم شرعی به اعدام محکومش می کند که آن هم

۱- مستدرک الوسائل ج ۱۷ ص ۲۶۲

۲- وسایل الشیعه ج ۲ ص ۳۵۰

۳- کافی ج ۱ ص ۵۷

۴- نساء آیه ۲۹

۵- انعام آیه ۱۵۱

احکام مخصوص به خودش را دارد ولی سایر نفوس محترمند می خواهد مسلمان باشد می خواهد غیر مسلمان باشد). یا می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ»؛ خداوند به عدل و احسان دستور می دهد. ما خودمان می فهمیم عدل و احسان که معلوم است باید به آن عمل کرد و این از باب تأکید است و تأکید حکم عقل است. عقل می گوید شریعت هم تأکید می کند. «وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ»؛ نهی می کند از فحشا از منکر از تجاوز و ستم. همچنین آیه ۱۵۱ سوره انعام تقریباً همه دستوراتش در همین محدوده است (هُلُّ تَعَالَوْا أَنْتُمْ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نُرْزِقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقَلُونَ). یا مثلاً می فرماید: «وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۳؛ به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به وجه احسن. مثلاً کفیلی مال یتیمی را بر می دارد و سرمایه گذاری می کند و تبدیل به احسنش می کند. این محدوده آراء محموده یا بناء عقلا است، در این جا اصلاً شریعت هم چیزی نگوید تکلیف گردن خود ما است، شما در قرآن نگاه کنید هیچ آیه ای نگفته است «وَ لَا تَسْرِقْ» دزدی نکنید، فقط حکم دزدی را گفته است و گفته است که زن و مرد دزد حکمشان قطع ید است^۴ اما هیچ جایی نگفته است که دزدی نکنید چون خود انسان می فهمد، پس یک محدوده وسیعی را شریعت مقدسه برای عقل جا گذاشته است که ما به آن می گوئیم حکم مستقل عقلی، یعنی در این جا عقل نیاز ندارد که شریعت صغری یا کبرایی به حکمش ضمیمه کند، خودش هم حکم صغری را صادر می کند و هم حکم کبری را و هم نتیجه می گیرد. اگر شریعت هم حرفی زد می گوئیم این از باب تأکید است.

یک محدوده دیگری هم هست که خیلی اسلام عقل را تکریم کرده است. اگر از شما سؤال شود که شما چرا مسلمانید؟ نمی گوئید که والدینم مسلمان بوده اند، این طور که استدلال نمی کنید، نمی گوئید به خاطر این که جامعه مسلمان است من هم مسلمانم، حتماً دلیل می آورید، دلیل آوردن معنایش چیست؟ معنایش این است که عقل اسلام را امضاء می کند، غیر از این است؟ شما برای اثبات حقانیت اسلام دست به دامن کی می شوید؟ دست به دامن عقل می شوید، نفس دلیل آوردن و استدلال کردن یعنی عقل، طبیعتاً مخالف شما هم در این جا تسلیم می شود، مثلاً اگر یک منکر توحید به شما اعتراض کند و بگوید شما چرا موحدید؟ غیر از این است که با شمشیر عقل به جنگش می روید، برهان نظم می آورید، برهان هماهنگی می آورید، برهان تمانع می آورید، برهان علت و معلول می آورید، همه این ها عقلی اند، با عقل اثبات می کنیم ذات اقدس الهی را، پس این که من موحدم به این دلیل است که عقل امضاء کرده است، این که من اسلام را پذیرفتم نه به خاطر این است که پدرم و مادرم گفتند. بلکه به حکم عقل، اگر کسی به شما گفت: چرا مسلمان؟ می گوئید چون قرآن گفته: اسلام حق است، می گوید: من قرآن را هم قبول ندارم، قرآن هم جزء اسلام است. این گونه که استدلال نمی کنید. اگر کسی به شما گفت چرا خدا وجود دارد؟ می گوئید چون خدا خودش گفته است که وجود دارد، این گونه دلیل می آورید؟ یا می گوئید خدا گفته است که اگر بگوئیم خدا نیست می رویم جهنم! این جا دیگر به خود خدا استناد نمی کنیم برای این که بگوئید خدایی هست و خالق هست و آفریننده ای هست و مبدایی هست دلیل عقلی می آورید، یعنی می گوئید پای توحید من را عقل امضاء کرده است و چون عقل امضاء کرده مشروع شده، ببینید چقدر جایگاه عقل شریف است این جاست که شریعتها اصلشان را عقل امضاء می کند، اصل مشروعیتشان را. چه تعبیر قشنگی دارند آقای مظفر می فرمایند: «هُلُّ يَعْبُدُ الدِّيَانَ إِلَّا بِالْعَقْلِ» غیر از این است که خدا به عقل پرستش می شود، «الْعَقْلُ مَا عَبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»^۵ عقل چیزی است که خدا به وسیله آن پرستش می شود. کدام مکتبی این قدر عقل را بالا نشانده است؟ شما بروید روایت اول اصول کافی را بخوانید^۶ و ببینید جایگاه عقل کجاست. این محدوده دوم است. پس تأیید مشروعیت اصل دین و این که خدا واحد است و شریک ندارد صرفاً به تأیید عقل است، نمی توان گفت چون خدا در قرآن گفته است که واحد است پس واحد است، این چنین نمی شود استدلال کرد و نمی شود وحدانیت خدا را به قول خود خدا مستدل کرد، باید با دلیل عقلی ثابت کرد، ریشه توحید در عقل است، همچنین شرایع حقه آسمانی، این که اسلام حق است این باید تأیید عقلی باشد، نمی توانیم که بگوئیم قرآن گفته اسلام حق است یا

۱- نحل آیه ۹۰

۲- نحل آیه ۹۰

۳- انعام آیه ۱۵۲

۴- مانده آیه ۳۸ «وَ السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...»

۵- کافی ج ۱ ص ۱۱

۶- کافی ج ۱ ص ۱۰ (کتاب العقل و الجهل)

پیامبر فرموده اسلام حق است، پس ما می‌گوییم حق است، به اصطلاح می‌گویند این مصادره بر مطلوب است خود نفس مدعا را که نمی‌شود بعنوان دلیل آورد، دلیل را باید از بیرون بیاوریم، پس اینجا عقل در صدر است، پس از عقل، مشروعیت دین به دست می‌آید، این را ما با عقل استدلال می‌کنیم، الان هم همینطور است می‌گوییم ایها الناس ما برای حقانیت دینیمان دلیل داریم، ایها الناس عقل، دین ما را تأیید کرده است، عقل همگانی، شما می‌گویید نه بیاوید با هم بحث کنیم، وقتی که دین تأیید شد به عقل می‌گوید حالا من را قبول کردی، می‌گوید بله، می‌گوید حالا برو کنار، عقل می‌گوید چرا؟ می‌گوید چون می‌خواهم یک حرف‌هایی بزنم که تو بلد نیستی و نمی‌فهمی، می‌گوییم من تا حالا تأییدت کردم حالا به من می‌گویی برو کنار، شما هم شاید تعجب کنید! یک آقایی تابلو زده فوق تخصص قلب و عروق، فرض کنید هرج و مرج شده و دیگر نظام پزشکی کنترلی ندارد (الحمدلله که حالا اینطور نیست) یک زمانی فرض کنید اینطور شده باشد، شما شک دارید که این آقا راست می‌گوید یا نه، بعد شما می‌گویید ببخشید آقا شما فوق تخصصید؟ می‌گوید بله می‌گویید مدرکتان کو؟ ایشان هم فوراً مدارک و گواهی نظام پزشکی، دانشگاهی که در آن درس خوانده، جایی که تدریس کرده، تألیفاتش و مقالاتش و مجلات علمی که مقالاتش را چاپ کردند و عکسش را زدند به شما می‌دهد، یقین می‌کنید که راست می‌گوید می‌گویید بله آقا تأیید شد، این جا کار عقل شماسست و عقل شما دارد احراز مشروعیت می‌کند به محض این که شما گفتید بله ببخشید عذرخواهی می‌کنم، می‌گوید خوب حالا باور کردی؟ حالا هر چه می‌گویم عمل کن. نسخه من را می‌خواهی بفهم می‌خواهی نفهم. می‌خواهی بشناسی دارو چیست می‌خواهی نشناسی. به این می‌گویند تعبد، چطور ما وقتی پیش پزشک می‌رویم تعبدی عمل می‌کنیم، تعبد به معنای پیروی کورکورانه نیست، دین می‌گوید شما آزادید بیا مشروعیت من را بگذار به محک عقل، ما هم به محک عقل می‌گذاریم وقتی فهمیدیم و مطمئن شدیم می‌گوید حالا فهمیدی می‌گویید بله فهمیدم که شما از طرف خدا ییید و متضمن سعادت بشری، می‌گوید حالا یک چیزهایی می‌خواهم بگویم که بدون من تو نمی‌توانی بفهمی تو ای عقل آیا می‌توانی بفهمی که صبح باید بلند شوی و رو به قبله بایستی با این شرایط این کلمات را بگویی با عقلت می‌توانی این را بفهمی، با صغری و کبری می‌توانی این را بفهمی؟ می‌گوید نه، می‌گوید تو می‌توانی احکام حدود و دیات و قصاص و غیره را خودت بفهمی، می‌گوید نه، این جا دیگر نسخه است، حالا که فهمیدی من مدرک را دارم و حالا که فهمیدی من فوق تخصصم روی نسخه من چون و چرا نکن، ممکن است خیلی از جاهای آن با عقل تو جور در نیاید این جا دیگر تسلیم باش، این جا اصلاً اسلام هیچ حقی به عقل نمی‌دهد و می‌گوید اگر ما قرار بود همه چیز را به دست تو بدهیم ارسال پیامبران معنا نداشت، وحی معنا نداشت، انسان‌ها به عقل خودشان همه چیز را می‌فهمیدند. یک محدوده دیگر هم هست که تطبیق موضوعات جزئی بر اصول کلی است، اسلام ریز ریز دستور نمی‌دهد، خیلی از دستورات اسلام کلی است، خیلی از موضوعات بعداً پیش می‌آید که قابل پیش بینی نیستند، مثلاً زمان پیامبر فرض کنید مسئله ترافیک و آلودگی محیط زیست و غیره که مطرح نبوده است، حالا اگر اسلام هم می‌گفت محیط زیست را آلوده نکنید مردم خنده می‌کردند و می‌گفتند این یعنی چه؟ امروز این موضوعات مطرح شده است ولی چون اسلام دین ابدی است یک قوانین کلی وضع کرده است که این‌ها می‌رود زیر آن قوانین یعنی روی آن تطبیق می‌شود، اصلاً نیازی نیست که گفته باشد مثلاً در سوره احزاب می‌فرماید: **«وَالَّذِينَ يُؤَدُّونَ الْأُمْنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بغيرِ مَا اكْتَسَبُوا»**؛ آن‌هایی که زنان و مردان مؤمن را بدون این که گناهی کرده باشد اذیت کنند، **«فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُّبِينًا»**؛ اینها مرتکب گناه و تهمت آشکاری شده‌اند. خوب گفته که مؤمنان را اذیت نکنند، ما می‌آییم و تطبیق می‌کنیم، البته این کار مجتهد است مجتهد تطبیق می‌کند بر این که ایجاد آلودگی هوا مثلاً باعث می‌شود هوا مضر شود و مردم گرفتار بیماری‌های تنفسی شوند و مردم اذیت شوند، قرآن می‌گوید اذیت کردن مؤمنین حرام است و چون آلودگی هوا اذیت کردن مؤمنین است حرام است، به این می‌گویند اجتهاد، حالا این مورد ساده است ولی در بعضی موارد تطبیق خیلی سخت می‌شود که گاهی وقت‌ها خود مجتهدین هم با هم اختلاف پیدا می‌کنند، شما حساب کنید با همین حکم کلی (من تشبیه می‌کنم به آچار فرانسه چقدر از پیچ‌ها را با همین می‌توانید باز کنید) چقدر احکام جزئی را می‌توانید با همین مشکلشان را حل کنید، مثلاً در زمان پیامبر آمده است که احتکار در هفت چیز است مثل نمک و روغن و گندم و غیره، معلوم است این‌ها در آن زمان خیلی حیاتی بودند احتکار هم روی این‌ها آمده است، بعضی از آقایان فکر کردند که احتکار فقط در همین هاست، یک آقایی آمد مثلاً فرض کنید مایحتاج امروزی را مثل یکی از قطعات حساسی که مورد نیاز مردم است و در ماشین به کار می‌رود را مخفی کرد و زندگی مردم را مختل کرد برای این که بازار سیاه درست کند و پول بیشتری به جیب بزند، این اذیت مردم است و قرآن هم در این آیه می‌فرماید کسی که مردم را اذیت کند،

مؤمنین را اذیت کند مرتکب گناه آشکار شده است، فوراً مجتهد می گوید گناه است و حرام است با استناد به همین اصل کلی، این جا هم عقل دارد کار می کند منتها عقل اجتهادی، هر کسی نمی تواند این جا وارد شود و دانش تخصصی می خواهد اگر بخواهید بدانید چه نوع دانش هایی می خواهد مرحوم شهید ثانی در ابتدای کتاب القضا فرمودند برای ورود به این عرصه به چه دانش هایی نیاز است، این جا هم یک جایی است که عقل می تواند دخالت کند ولی شرطش این است که انسان برود کسب دانش کند و یک سری علوم را یاد بگیرد بعد مجتهد که شد بیاید روی مسائل دین نظر دهد که متأسفانه امروز بعضی ها به دین که می رسد می گویند تخصص نمی خواهد و صاحب نظر می شوند، مثلاً دیدید ماه رمضان که می شود مراجع عظام تقلید فتوا می دهند، خوب فتاوا فرق می کند نظرات متفاوت هست، تکلیف هم مشخص هست ولی ما می بینیم بعضی از این مقلدین حرف هایی می زنند که واقعاً در شأن یک متدین نیست، گاهی وقت ها تا سرحد اهانت به مراجع هم حرف های نامربوط بدون تخصص می زنند، این جا عرصه تخصص و دانش تخصصی است. من یک مثال دیگری این جا عرض کردم مثلاً یک موضوع جزئی داریم یک آقای را گرفتند و گفتند که این آقا توزیع کننده مواد مخدر در بین مردم بوده است با او چه کار کنیم؟ زمان پیامبر که مواد مخدر نبوده که بدانند حکمش چیست ولی یک حکم کلی داریم که مفسد فی الارض محارب با خدا و رسول است و حکمش هم از نظر اسلام اعدام است، اگر معلوم شود شخصی کارش و فعلش طوری است که نظام نوعی را مختل می کند و زندگی انسان ها را به هم می ریزد به او می گویند مفسد فی الارض، مثلاً یک بانوی درست کرده و راه ها را نامن کرده و مردم جرأت رفت و آمد ندارند و زندگی مردم را مختل کرده است، اسلام این را محکوم به اعدام می کند (البته در بحث دماء اسلام خیلی احتیاط دارد، الان هم در قوه قضائیه خیلی احتیاط می شود منتها اگر اثبات شد این آقا مفسد فی الارض است اعدام می شود) حالا امروز آقای که توزیع کننده مواد مخدر است نتایج کارش چیست؟ بروید در دادگاه ها ببینید نزدیک به نصف طلاق ها مربوط به مواد مخدر است، دخترخانمی با هزار آرزو و امید به همسری آقای ظاهرالصلاحی رضایت داده است بعد وسط کار متوجه شده که آقا معتاد به هروئین است، همه زندگی و همه آرزوهایش به باد رفته است، چه کسی باعث و بانی است؟ آن آقای که دارد مواد مخدر پخش می کند، خوب این مفسد فی الارض است، این جا مجتهد می آید و با به کارگیری عقل در این محدوده شرعی تطبیق می کند این مورد جزئی را بر حکم مفسد فی الارض، به این می گویند رد فروع به اصول، امام هشتم (ع) فرمودند: «**إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ تَلْقَى الْيَكْمَ الْأُصُولَ**» وظيفه ماست اصول کلی را بگوئیم «**وَعَلَيْكُمْ أَنْ تَفْرَعُوا**» وظيفه شما (خطاب به علما و مجتهدین است) هم این است که تفریع کنید، یعنی بگوئید این فرع جزئی بر این اصل کلی منطبق میشود.

پایان زمان اول - جلسه اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چند محدوده برای عقل بیان کردیم. این بحث، بحث خیلی مهمی است. اگر ما در این محدوده ها دقت کنیم گرفتار بسیاری از مغالطات نخواهیم شد و می توانیم درست و نادرست و سره و ناسره را از هم بشناسیم. ضمن اینکه یک معرفت کاملی است نسبت به جایگاه عقل و جایگاه دین. جایگاه تعبد در دین شناخته می شود، ساحت تعبد از تهمتها و افتراها و ... پیراسته خواهد شد، اینکه بعضیها تعبد ما را پیروی بی دلیل می دانند ما از تعبد دفاع می کنیم و می گوئیم که معنای تعبد چیست و اتفاقاً مورد تأیید عقل است.

محدوده ای را گفتیم که شخص مجتهد احکام موضوعات جزئی را از طریق اصول کلی به دست می آورد. مجتهد جایگاه بسیار منیعی دارد. خدا رحمت کند شهید مطهری می فرمودند که مجتهدین در اسلام، در جایگاه انبیاء نشستند. قبل از اسلام یک عده ای از پیغمبران بودند که شریعت داشتند و با خود شریعت می آوردند مثل حضرت موسی (ع)، حضرت عیسی (ع) و حضرت نوح (ع). بین دو تا پیغمبری که شریعت داشتند برای اینکه رابطه خدا و مردم قطع نشود، پیغمبران تبلیغی می آمدند. مثلاً از زمان حضرت موسی (ع) تا زمان پیغمبر اسلام حدود هزار پیامبر تبلیغی آمدند که نام بعضی از آنها در قرآن کریم ذکر شده است از جمله این پیغمبران حضرت یحیی، حضرت زکریا، حضرت سلیمان، حضرت داود و ... هستند. اینها همه پیغمبران تبلیغی هستند یعنی شریعت مستقل نداشتند بلکه شرایع آسمانی قبل را تبلیغ می کردند. وقتی پیامبر اسلام ظهور کردند باب نبوت و بعثت بسته شد. به نص قرآن^۲ دیگر بعد از پیغمبر، پیامبری نخواهد آمد «**مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ**

^۱ - وسائل الشیعه ج ۲۷ ص ۶۱

^۲ - احزاب آیه ۴۰

التَّيِّبِينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا». برای اینکه ارتباط مردم با آسمان قطع نشود، ائمه در جایگاه همان انبیاء هستند. یعنی در واقع اگر بخواهیم مقامشان را ببینیم، مقامشان، مقام همان انبیاء تشریحی است، یعنی مقام انبیاء اولوالعزم. روایات فراوانی در این زمینه داریم. حداقل منزلت آنها این است. اما کسانی هم هستند که در اقصی نقاط و در گوشه و کنار، پاسخگوی مشکلات مردم هستند و به عنوان حاکمان منصوب از سوی ائمه هستند که اینها در جایگاه پیغمبران تبلیغی قرار می گیرند. آیا می شود که در یک زمان هم یک پیغمبر تشریحی باشد و هم یک پیغمبر تبلیغی؟ بله، موسی و هارون. به نص قرآن حضرت هارون پیغمبر بود «وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا»^۱، قرآن نصاً می فرماید که هارون نبی بوده است اما شریعتی نداشت. هم زمان با برادرش موسی (ع) بود. او شریعت برادر را تبلیغ می کرد، ضمن اینکه وقتی هم حضرت موسی (ع) نبود، او جانشینش بود. یا حضرت یحیی و حضرت عیسی که حضرت یحیی معاصر حضرت عیسی بود. هر دو هم پیغمبر بودند. حضرت عیسی پیغمبر تشریحی بود، حضرت یحیی پیغمبر تبلیغی. مجتهدین، در جایگاه پیامبران دارای شریعت، نیستند اما در جایگاه پیغمبران تبلیغی نشسته اند. این است که می گوید: «عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيل»^۲، ن گفته «أَفْضَلُ مِنْ رُسُلِ بَنِي إِسْرَائِيل». دقت کنید بعضی ها فکر کردند این حدیث دلالت دارد بر اینکه مثلاً علمای امت اسلام از پیغمبران اولوالعزم هم بالاترند. در صورتیکه اینطور نیست. ما از حدیث این را نمی فهمیم. به خاطر عظمت مقام و منزلت انبیای اولوالعزم و اینکه آنها معصوم بودند و علمای امت اسلام معصوم نیستند، گفتند این حدیث اشکال دارد، ما نمی پذیریم و زیر بارش نرفتند. این هم درست نیست. حدیث درست است، جایش را باید بشناسیم. جایگاه مجتهد عادل، بسیار جایگاه ارزشمندی است. امام صادق (ع) به ابان ابن تغلب می فرمایند: مثل تویی، من انتظار دارم که در مسجد بنشینند^۳ و برای مردم فتوا بدهی. با اینکه امام خودشان حاضر بودند، می فرمایند: شما برای مردم فتوا بده. یا مثلاً در زمان خود ائمه، ما روایاتی داریم که همین روایات ظنی السند، حجت است. شما تصور کنید بنده یک روایتی را با چند واسطه بشنوم، هشتاد درصد احتمال بدهم که این روایت درست است، بیست درصد احتمال بدهم که راوی اشتباه کرده، کلمه ای را بد شنیده است، بد نوشته است یا خدای نکرده دستکاری کرده است، ولی امام به من پیغام بدهند و بگویند که تو به همین ظن خودت عمل کن اگر هم اشتباه کردی ما قبول داریم و چیزی بر گردن تو نیست. ما دلیل قطعی داریم که حتی در عصر معصومین این سیره جریان داشته است. معنای این چیست؟ معنی آن این است که وقتی امام هم حاضر باشد بحث اجتهاد همچنان پا برجاست. اینطور نیست که وقتی امام زمان ظهور کردند علماء و بزرگان و دانشمندان دین، بیکار شوند و مردم، همه از امام زمان چیزی بپرسند. بله معضلات دین حل خواهد شد، گره های کور باز خواهد شد، اختلافات به حداقل خواهد رسید اما اینطور هم نیست که باب اجتهاد بسته شود. این یک محدوده بسیار جالبی است. ببینید چقدر اسلام برای عقل جا باز کرده است! به این می گویند محدوده عقل غیر مستقل یا محدوده اجتهاد. چرا می گویند غیر مستقل؟ چون مجتهد یک حکم شرعی می گیرد و یک حکم عقلی. مقدمه ای که درست می کند یکی شرعی است و یکی عقلی (با هم) و بعد از آن نتیجه می گیرد. عقل به تنهایی حکم نداده است. مثل آن محدوده اول و دوم نیست. مثل محدوده اول نیست که بناء عقلاء باشد که هر دو تا مقدمه مال خود عقل باشد. آنجا می گفتیم عقل مستقل، چون کاری به شریعت نداشت. اینجا می گوئیم عقل غیر مستقل یعنی یک قسمتی از آن عقلی است و یک قسمت از آن شرعی.

محدوده چهارم: این محدوده عقل اجتماعی است (این اسم را من روی آن گذاشتم) که عقل را بکار بگیریم برای تنظیم ضوابط و مقررات اجتماعی. بالاخره ما داریم در اجتماع زندگی می کنیم. یک سری نیازها، مراجعات، نهادها و مؤسسات داریم. اینها وظایفی دارند، مقرراتی دارند. اینها باید یک سری مقررات را تصویب کنند، امضاء کنند بعد بیایند در سطح اجتماع اجرا کنند. منتها شریعت می آید قالب بندی می کند. شریعت می گوید شما می توانید در این قالبها کار کنید. کارشناس مثلاً راهنمایی و رانندگی می آید با توجه به قالبهایی که شریعت معین کرده است، یک سری ضوابط وضع می کند. مثلاً شریعت به آن کارشناس می گوید: شما هر قانونی که برای حفظ جان مردم است می توانی وضع کنی. ایشان می گوید: شما باید کمر بند ببندی، خطوط سبقت به این صورت است، این تابلو عبور ممنوع است و قوانینی را وضع می کند، شریعت هم آن را امضاء می کند. این آقای کارشناس با عقلش این قوانین را وضع می کند. بالاخره حیوانات که نمی توانند این قوانین را وضع کنند. انسان با کمک عقلش این کار را می کند. برای این کار استدلال دارد. یا مثلاً فرض کنید در مورد بانکداری، اسلام یک سری اصول کلی را مشخص می کند و می گوید: ربا نگیرید یعنی

۱- مریم آیه ۵۳

۲- مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۲۰

۳- «إجلس في مسجد المدينة و آفت الناس فإني أحب أن يرى في شيعتي مثلك» الفهرست للطوسي ص ۱۷

این نباشد که شما پول بگیرید و در ازای آن پول بگیرید. اگر می‌خواهید منافعی عاید شما شود راه شرعی آن این است که تحت عنوان یک عقد شرعی باشد. شکل این عقد این است، شکل مشارکت این است، شکل فروش اقساطی، شکل مضاربه، شکل جعاله این است و سایر عقود. شما در این قالب می‌توانید حرکت کنید. او می‌آید کارشناسش را می‌بیند، می‌گوید شما بر اساس این محدوده تنظیم کن. او هم عقل و فکرش را بکار می‌گیرد و قوانینی را تنظیم می‌کند، بعد هم شریعت روی این قوانینی که او تنظیم می‌کند، مهر تأیید می‌زند. یا در رابطه با مسائل پزشکی مثلاً همین مسئله نازایی و ناباروری و مسائل دیگر. اینجا تحت ضوابط شرعی و با استفاده از دانش و تخصص کارشناسانه کارشناسان، یک سری ضوابط و مقررات وضع می‌شود، که اینجا هم عقل دارد فعالیت می‌کند و گاه ما می‌بینیم که مثلاً یک کارشناس خارجی که حتی مسلمان هم نبوده یک سری ضوابط وضع کرده بعد همان ضوابط را بدون اینکه دست به آن بزنند در کشور ما هم آوردند و دارند آن را اجرا می‌کنند. مثلاً در فلان کشور غربی گفتند شما اگر می‌خواهی رانندگی کنی باید از سمت راست رانندگی کنی. در ایران هم همین قانون را آوردند. خوب اسلام هم این را تأیید می‌کند و می‌گوید: این باعث حفظ نظم اجتماعی است. مثلاً در تقاطع‌ها باید چراغ نصب شود، این چراغ علامت توقف است، این چراغ علامت احتیاط است، این چراغ علامت عبور مجاز است و ... شما هم پیروی می‌کنید. در آن کشورها هم همین قوانین است. اصلاً این علائم، بین المللی است. در این حوزه هم عقل می‌تواند فعالیت کند، شریعت هم برای آن حکم صادر می‌کند. اسلام تمام این قوانین را تحت ضوابط کلی می‌آورد. حتی ممکن است همه قوانین موجود در یک نهاد را تحت یک قاعده کلی بیاورد. مثلاً در راهنمایی و رانندگی، قوانین را تحت ضابطه مثلاً وجوب حفظ نظام نوعی بیاورد. اسلام گفته است که کسی حق ندارد کاری کند که نظام اجتماعی مختل شود. اینجور نیست که در این محدوده‌ها مثل بانکداری، پزشکی، قوانین راهنمایی و رانندگی و سایر موارد، اسلام ساکت باشد. حضرت امام (رض) فرمودند که رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی شرعاً واجب است. یعنی اگر شخص تخطی کند، مرتکب گناه (حداقل گناه صغیره) می‌شود که اگر مدام بر انجام این کار اصرار کند، این می‌شود گناه کبیره. یا مثلاً در مسئله گلدکوئیست فقها فتوا دادند. بعضی از دانشجویان اعتراض می‌کردند که فقها که اقتصاددان نیستند، این مسئله، اقتصادی است. بنده به اینها گفتم: ببینید مثلاً در مسئله تغییر جنسیت، یک شخصی می‌تواند جنسیت یک فرد را با استفاده از روشهای پزشکی تغییر دهد. یک فقیه که اصلاً در این کار تخصصی ندارد. نه اصطلاحات علمی آن را بلد است و نه روشهای آن را می‌داند، هیچ چیز در این زمینه‌ها نمی‌داند. او مبانی را می‌داند که آن فرد متخصص نمی‌داند. فقیه می‌گوید این مسئله با مبانی اخلاقی ما تطبیق ندارد پس ممنوع. می‌گوییم: آقای فقیه شما اصلاً در مورد روش این کار چیزی می‌دانی؟ کارد جراحی آن را دیدی؟ می‌گوید: نه. او مبانی را می‌داند ولی فرد متخصص خود کار را بلد است. به فقیه می‌گوییم شما چرا می‌گویید شرکتهای هر می‌حرام است؟ می‌گوید: چون اکل باطل است. ما یک قاعده کلی داریم، قرآن می‌فرماید: «**وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ**»^۱؛ **مالتان را به باطل نخورید.** اینکه شما می‌روید چهارتا مشتری پیدا می‌کنید و از آنها پول می‌گیرید، درصدی از آن در جیب خودتان می‌رود بعد بقیه را تحویل بالاتر می‌دهید، در تحت چه عقدی است؟! این اکل باطل است. لزوم ندارد که من اقتصاددان باشم. کار مجلس شورای اسلامی تقریباً در همین محدوده چهارم است. مجلس شورای اسلامی در مورد ریزه کاریهای یک مسئله مثلاً یک لایحه بحث می‌کند و آن را به شورا می‌گذارد، بعد که تصویب کرد، آن را برای شورای نگهبان می‌فرستد. شورای نگهبان نگاه می‌کند ببیند این کار کارشناسی از قالب شرعی بیرون رفته یا نه؟ اگر جایی از آن بیرون رفته باشد تذکر می‌دهد، می‌گوید: اینجا از قالب شرعی بیرون رفته است و آن را برمی‌گرداند. کارشناسان آن را اصلاح می‌کنند و دوباره به شورای نگهبان می‌فرستند، شورای نگهبان هم تأیید می‌کند.

محدوده پنجم: در اینجا من دوباره آن مثال را یادآوری می‌کنم. ببینید یک وقتی در تخصص یک پزشک شک داریم. مثلاً در یک مهمانی به یک آقای بر می‌خوریم (ما برای بلند شدن و نشستن از یک حرکات مخصوصی استفاده می‌کنیم) آقا به ما می‌گوید: این کارها را نکن. می‌گوییم: آقا به شما چه ربطی دارد؟ می‌گوید: این طرز نشستن و بلند شدن باعث می‌شود که شما در بلند مدت دیسک کمر بگیری یا به این قسمت‌ها و اجزای اسکلت شما آسیب وارد شود و بعدها دچار این نوع دردها شوی. وقتی می‌خواهی بلند شوی، اینجوری بلند شو ... این آقا می‌گوییم: آقا شما چه کسی هستید که برای من دستورالعمل صادر می‌کنید؟ می‌گوید: من دکتر فلانی هستم. فوق تخصص اورتوپد هستم. بعد هم مدارکش را نشان می‌دهد. وقتی این مدارک را می‌بینیم می‌گوییم: آقا ببخشید! هر چه در این زمینه می‌دانید به من بگویید. دیگر نمی‌گوییم به چه دلیلی این حرفها را می‌زنی؟ به اینجا که رسید و فهمیدیم که طرف متخصص است، دیگر عقلمان تواضع می‌کند. تا حالا این عقل، با حالت قاهرانه می‌گفت: مشروعیتت کو؟ من باید

آن را امضاء کنم. به محض اینکه عقل آن را امضاء کرد، فرد متخصص می گوید: دیگر چیزی نگو، حالا به نسخه من عمل کن. ما با پزشک به غیر از این کار می کنیم؟! ما احراز کردیم به عقلمان که این آقا متخصص است، عقل هم می گوید تو برو پیش متخصص. وقتی که وارد اتاق پزشک شدیم، اینجا دیگر پزشک می گوید من هر نسخه ای دادم شما باید عمل کنید. دیگر کسی نمی گوید: آقای دکتر تا جنابعالی ننشینی و برای من علت‌های آن را توضیح ندهی بنده از اینجا بیرون نمی روم. اگر این حرف را زد پزشک می گوید: برو دنبال کارت من اصلاً کاری به تو ندارم. اینجا دیگر عقل حق دخالت ندارد. متخصص گاهی اشتباه می کند. چقدر متخصصین بودند که مریض را کشتند! درد مریض را بد تشخیص دادند و باعث تشدید درد شدند. یا داروی اشتباهی تجویز کردند و مریض را در همان حالت نگه داشتند. با این حال عقل ما می گوید: پیش همین متخصص، تسلیم و متواضع باش. من می گویم: ای دین مدعی نجات بشر، سنت کو؟ می گوید: قرآن سند من است. اینها اسناد من است. وقتی که مطمئن شدیم که این دین خداست می گوید: حالا مطمئن شدی که من دین خدا هستم؟ می گویم: بله. می گوید: حالا می خواهم به تو بگویم که نماز بخوان، روزه بگیر، دیگر حق نداری که بگویی چرا! با اینکه خدا خیلی رحیم است. یکی از مأموریت‌های ائمه را تعلیم حکمت قرار داده است. واقعاً اگر کسی بخواهد حکمت‌های این اعمال را بداند، ائمه ما و پیشوایان دین ما، این حکمت‌ها را گفته اند. شما در روایات نگاه کنید، خیلی از حکمت‌ها را گفته اند. حکمت‌های حج، حکمت‌های روزه، حکمت‌های نماز و ... گفته شده است. کتاب علل الشرایع^۱ در همین زمینه نوشته شده است. تمام آن روایات است. چرا اینطور وضو می گیریم؟! اینکه سجده می کنیم یعنی چه؟ رکوع می رویم یعنی چه؟ خیلی دقیق تمام اینها بیان شده است. حق دین بود که بگوید شما دخالت نکنید ولی گفته مشکلی ندارد این پزشک متواضعی است، با اینکه هیچ وقت اشتباه هم نمی کند می گوید: شما این کتاب را بگیر من در این توضیح دادم. برو آن را بخوان، به دارو هم عمل کن تا بهبود پیدا کنی. ناراحت هم نمی شود که کسی بگوید علت این کار را برای من توضیح بده. ولی اصالتاً عقل دیگر حق مداخله در اینجا ندارد. در اینجا می گویند: محدوده احکام شرعی، توقیفی است؛ یعنی موقوف است به شنیدن از شارع. اگر شارع گفت: مثلاً نماز واجب است، ما هم می گویم: نماز واجب است. دیگر نمی توان گفت: چرا نماز صبح دو رکعت است؟ چرا نماز ظهر را باید آهسته خواند؟ چرا نماز عشاء را واجب است که بلند بخوانند؟ من می خواهم برعکس بخوانم. با استدلال عقلی که نمی شود دلیل اینها را فهمید. چرا من وقتی در نماز چشمم را می بندم کراهت دارد؟ خیلی ها می گویند: ما وقتی چشممان را می بندیم، حواسمان جمع تر است. ولی اسلام برعکس گفته است. گفته چشمت را در نماز باز بگذار. یا مثلاً در حالت ایستاده اسلام گفته است که نگاه را روی موضع سجده بیاندازید. بعضی ها می گویند: ما وقتی نگاه را بالا می کنیم بیشتر عرفانی فکر می کنیم و حالت عرفانی داریم. در حالیکه اسلام گفته اینکار کراهت دارد. خیلی از احکام اسلام بر خلاف تصور ذهنی ماست. اصلاً اگر به خود ما می گفتند بر خلافش فکر می کردیم ولی می بینیم که شریعت ما را بر خلاف چیزی که به نظر خودمان می رسد، امر می کند. اینجا که می گوید: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ»^۲ مربوط به این محدوده است. آن روایتی که می گوید: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ»^۳ مربوط به آن محدوده هاست. «حجت باطنی، عقول است»، مربوط به آنجاست. اینکه می گوید: دین خدا با عقل به دست نمی آید، مربوط به این محدوده است. ببینید چه محدوده بزرگی در قرآن برای تفکر و تعقل باز گذاشته شده است؟! «... وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُصْرِبِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۴؛ ما این مثلها را برای مردم می زنیم تا فکر مردم را بکار بیاندازیم. ۴۹ یا ۵۰ آیه قرآن، دعوت به تعقل دارد. در هیچ آئینی اینقدر دعوت به تعقل نیست! چقدر اسلام قالبها را برای عقل باز گذاشته است؟! چقدر جا برای عقل گذاشته است؟! حتی امضای اصل مشروعیت دین را به عقل سپرده است. اما اینجا گفته که دیگر شما (عقل) دخالت نکنید بلکه هر چه ما به شما گفتیم بگویید: چشم. عقل می گوید: چرا؟ می گوید: چون شما فهمیدید که من درست می گویم و من از طرف خدا هستم، آیا خدا اشتباه می کند؟ عقل می گوید: ابدأ «تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً». می گوید: پس دیگر چیزی نگو. حالا که فهمیدی من از طرف خدا هستم و نسخه الهی هستم، دیگر چون و چرا نکن. عقل مجبور است که بگوید: چشم. درست مثل شخصی که چشمش در روز می بیند ولی در شب نمی بیند. در روز می تواند راه برود ولی در شب مثل افراد نابینا می شود. اگر یک فرد معروف یا شناخته شده ای که به او اطمینان دارد و می داند که این شخص پسر کیست، پدر کیست، چه شخصی است و وضعیت این شخص را می داند، دستش را گرفت، دیگر معنا ندارد که بگوید حالا تو هر قدمی که برمی داری به من بگو که اینجا کجاست؟ در کدام کوچه است؟ و ...

۱- علل الشرایع، ۲ جلد، نویسنده شیخ صدوق

۲- مستدرک الوسائل ج ۱۷، ص ۲۶۲

۳- کافی ج ۱، ص ۱۵

۴- حشر آیه ۲۱

در این صورت آن فرد می گوید: من که نمی توانم هر قدمی که بر می دارم برای شما توضیح بدهم، من وقتش را ندارم، امکانش هم نیست، شما وقتی من را شناختی دیگر تعجباً دنبال من بیا. پزشک می گوید: آقای مریض مگر شما اطمینان نکردی؟! مگر مدرک من را ندیدی؟! می گوید: چرا. می گوید: دیگر دنبال من بیا. فرصت نیست که من برای هر مریضی یکی یکی نسخه ها را توضیح بدهم. اینجا تعجب خیلی به درد می خورد. من تعجب می کنم بعضی هایی که خودشان را مدعی دانش می بینند، می گویند: تقلید کار میمون است. هیچ کس نبود به این آقا بگوید: جناب عالی پیش پزشک جایز الخطا می روی، پزشکی که حتی احتمال می دهی باعث مرگت شود، عقلت می گوید: تعجباً هر چه می گوید بپذیر و تقلید می کنی ولی وقتی به امر دین و کارشناس دین می رسی این تقلید را کار میمون می دانی؟! پس اگر اینجا میمون است، آنجا هم میمون است. چطور است که شما در همه مسائل کارشناسی به کارشناس رجوع می کنید، در مسئله مسکن، در مسئله وسیله نقلیه، در مسئله پزشکی، در مسئله روانشناسی، در مشاورات روانشناسی و ... ولی وقتی به دین می رسید، این کار را کار میمون می دانید! با اینکه دین از طرف کسی است که خطا در کارش راه ندارد. شما اگر پیش دکتر رفتید و او به شما داروی اشتباهی داد، شما می میرید یا مریضی شما ابدی می شود اما ببینید خدا چقدر کریم است؟! راه اجتهاد را باز گذاشته است، بعد هم گفته اگر مجتهد اشتباه کرد هیچ گناهی بر گردن شما نیست، پاداش هم دارید، نمازهایتان هم قبول است. خود مجتهد هم اگر واقعاً تلاش کرده باشد، حتی گفته اند مأجور است. مثلاً اگر مجتهدی تشخیص داد که یکبار تسبیحات اربعه کافی است، فرض کنید فی الواقع حکم این بود که سه بار باید بگویند، همه مقلدینی که نماز را با یکبار تسبیحات اربعه خواندند، نمازشان درست است، خدا به آنها پاداش هم می دهد. شما به اینجا که می رسید می گویند: تقلید کار میمون است؟! اگر اینجا این ایراد را می گیرید، آنجا هم بگیرید.

به این می گویند: تعجب. این تعجب در زندگی ما لازم است. هر کدام از ما یک کار بلد هستیم. در کارهای دیگر مجبور هستیم که به کارشناسان مراجعه کنیم. (زمانی آیت الله مصباح با یکی از آقایان اهل فضل بحث می کردند (مناظره تقریباً علمی - سیاسی بود) این آقای که بین این دو نفر داوری و مدیریت می کرد و سؤال می پرسید و بحث را می گرداند، دکترای علوم اجتماعی داشت، منتها تواضع کرده بود و آنجا نشسته بود و این دو استاد را در مناظره همراهی می کرد، او در این مناظره واسطه بود. در این مناظره یک مسئله اجتماعی مطرح شد، این شخص که مقابل آیت الله مصباح بود، نظر داد. آیت الله مصباح توقف کردند و گفتند اینجا تخصص من و شما نیست و تخصص این آقا است و اشاره کردند به آقای گرداننده بحث). یک پزشک در احکام شرعی به سراغ مجتهد می رود. اما مجتهد که مریض شد، پیش یک پزشک می رود. شما در آنجا به کارشناس مراجعه می کنی ولی به اینجا که می رسی می گویی کار میمون است؟ اگر عقل مراجعه به کارشناس را تأیید می کند، همه جا باید اینطور باشد. قاعده تمام عقلای عالم این است که وقتی به یک مشکلی برخوردید به کارشناس آن مراجعه کنید. بنابراین در اینجا ما تعجباً در احکام پیش می رویم. فکر نکنید که مجتهد هم کاملاً عقلانی عمل می کند. نه اینطور نیست. او هم که عقلش را بکار می گیرد در تطبیق موارد جزئی بر اصول کلی است و الا در اصل، او هم تعجباً عمل می کند. خیلی از احکام است که اگر از مجتهدی بپرسیم فلسفه اینها چیست می گوید: من نمی دانم، شارع مقدس دستور داده، من هم دستور را استنباط کردم، دارم به شما تبلیغ می کنم. من وظیفه ام را انجام دادم. عقل در اینجا هیچ قدرتی جز پذیرش تعبدی ندارد. روایاتی که دخالت عقل را مذمت می کنند مربوط به اینجاست. آن روایات هم درست است. اصلاً تعارضی نیست. شما فکر نکنید روایاتی که عقل را بالا می برد و می گوید: «العقل ما عُبدَ بِهِ الرَّحْمَنُ!»؛ عقل آن چیزی است که خدا با آن پرستیده می شود یا مثلاً حجت‌های باطنی عقولند^۱ با روایاتی که می گویند: دین خدا با عقلها شناخته نمی شود، در تعارضند. مثلاً روایتی می فرماید: دورترین چیزها از عقول، دین خدا است^۲. منظور از این روایت و روایات مثل این، این محدوده عقلی است (محدوده پنجم). فکر نکنید این روایات، مذمت است. اصلاً مذمت نیست. مذمت مال کسی است که بخواهد عقلش را در این محدوده وارد کند. مثلاً اگر شما در حین رانندگی طرف راست حرکت کنید، مذمت نمی شوید ولی اگر طرف چپ رانندگی کردید مورد مذمت قرار می گیرید. عقل هم اگر وارد محدوده خط قرمز شد، شارع مقدس توبیخش می کند، می گوید: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ»^۳. این مذمت اصل عقل نیست، مذمت دخالت بیجاست. عقل در این محدوده باید راه تعبد را در پیش بگیرد. تعبد یعنی پیروی آگاهانه اما بدون علم تفصیلی، مثل پیروی مریض بدون علم تفصیلی طب از پزشک با آگاهی از تخصص پزشک.

۱- کافی ج ۱ ص ۱۱

۲- ... وَأَمَّا الْحُجَّةُ الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ كَافِي ج ۱، ص ۱۵

۳- وسائل ج ۲۷، ص ۲۰۳ «لَيْسَ شَيْءٌ يَبْعَدُ مِنْ عُقُولِ الرُّجَالِ عَنِ الْقُرْآنِ»

۴- مستدرک الوسائل ج ۱۷، ص ۲۶۲

شما علم تفصیلی ندارید به این چیزهایی که در این نسخه نوشته شده است. اگر بدانید که فلان دارویی که در این نسخه نوشته شده است، چه چیزی است و چطور عمل می کند شما علم تفصیلی دارید. زمانی علم تفصیلی ندارید اما اجمالاً می دانید که این آقا متخصص است، همین کافی است و این می شود پیروی آگاهانه. روایاتی را می بینیم که نهی از قیاس کرده است. اولین کسی که در دین قیاس را استعمال کرد ابوحنیفه بود. البته قبل از او هم این کار را می کردند ولی ابوحنیفه برای آن قانون گذاشت. امام صادق(ع) بارها ابوحنیفه را از این کار نهی کردند. «اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَقْسُ»^۱، این خطاب به ابوحنیفه است(از شاگردان خود امام بوده است. نعمان بن نعمان که رئیس فرقه حنفی ها است. افتخارش هم این بوده است که من دو سال شاگرد امام صادق(ع) بودم. خود او می گوید: اگر این دو سال نبود من هلاک می شدم «لَوْ لَأَسَنَّهٗ لَهْلَكَ الْعُمَانِ»^۲. او معروف است به ابوحنیفه که کنیه او است). قیاس در دین را او رایج کرد و امام صادق(ع) به شدت برخورد کردند بعد می فرمایند: «فَإِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَّ الدِّينَ»^۳؛ اگر سنت بخوهد با قیاس سنجیده شود، دین نابود می شود. بنابراین ائمه معصومین خصوصاً امام صادق(ع)، اصحاب قیاس را نهی کردند و با آنها برخورد تندی داشتند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

پایان ساعت دوم - جلسه اول

خلاصه مطالب

اهدنا الصراط المستقیم

انواع هدایت (۱):

✓ درونی :

✓ عقل

✓ فطری

✓ برونی

✓ تکوینی

✓ تشریحی

انواع هدایت (۲) :

✓ هدایت بمعنای رساندن به مقصد (ایصال به مقصد)

✓ هدایت بمعنای نشان دادن مقصد (نشانی)

نص تقسیم (۱) :

❖ ایصال بمقصد - نه تکوینی

- نه تشریحی

❖ اصلاح تقسیم :

❖ هدایت برونی - تکوینی

- تشریحی

- تشویقی

❖ تشویقی ← همان رساندن بمقصد

توضیح اقسام

الف : درونی

۱- عقلی : «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ . حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ وَ الْإِنْبِيَاءُ وَ الْإِمَّةُ»

- ۵۰ آیه قرآن ← تحریک و ترغیب به تعقل (با لفظ تعقل)

- کاربرد عقل در فهم احکام الهی

محدوده اول

^۴ - وسائل الشیعه ج ۲، ص ۳۵۹

^۵ - کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، ج ۱، ص ۷۰

^۱ - کافی ج ۱، ص ۵۷

در آراء محموده (بناء عقلاء) - مواردی که تمام عقلاء در حکم بدان اتفاق نظر دارند ← مثل قبح قتل نفس ، قبح سرقت ، قبح اکل مال مردم بناحق و... (مدار آن ← قبح ظلم) و مثل : حسن نجات نفس، حسن ادای حق، حسن ادای امان... (مدار آن ← حسن عدل) بسیاری از آیات دستوراتشان مطابق دستور عقل در آراء محموده است
مثل :

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» (نحل آیه ۹۰)
- «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۱۵۱، ۱۵۰ انعام)

در مواردی که قبل از شرع عقل در محدوده بناء عقلاء (آراء محموده) حکم صادر کند اوامر شرعی لازم نیست و اگر آمد از باب تاکید است
مثل آیه: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»

محدوده دوم

تایید مشروعیت اصل دین
این که خدا واحد است و شریک ندارد
← صرفاً به تایید عقل است نمیتوان گفت: چون خدا در قرآن گفته که خدا واحد است پس واحد است!
این که اسلام حق است به تایید عقل است نمیتوان گفت اسلام حق است چون قرآن گفته! ← عقل در صدر است
عقل ← مشروعیت دین
← مشروعیت قوانین اجتماعی

محدوده سوم :

کاربرد عقل در تطبیق فروع (موضوعات جزئی) بر اصول (احکام کلی)
مثال : - حکم کلی : مفسده فی الارض محکوم به قتل است
- موضوع جزئی : توزیع کننده مواد مخدر مفسد فی الارض است
برای ورود در این محدوده باید مجتهد بود

نکته

- ✓ محدوده اول را عقل مستقل مینامند
- ✓ محدوده سوم را عقل غیر مستقل می نامند (چون با استفاده از حکم شرعی حکم صادر می کند)

محدوده چهارم : عقل اجتماعی

بکارگیری عقل برای تنظیم ضوابط و مقررات اجتماعی در قالب و حدود شرع
مثل وضع قوانین راهنمایی ، قوانین بانکداری ، پزشکی و... در محدوده شرع
← با استفاده از دانش تخصصی و تحت ضوابط شرع
کار مجلس شورای اسلامی تقریباً همین محدوده است
محدوده پنجم : دخالت در احکامی که عقل راه دریافت آن را ندارد
مثل : حکم نماز ، حکم روزه و سایر احکام شرعی
عقل در اینجا هیچ قدرتی جز پذیرش تعبدی ندارد
✓ مثال شرع در اینجا مثل طبیب حاذق است
✓ مثال عقل در اینجا مثال مریضی است که به تخصص این طبیب اعتماد دارد
- تعبد ← یعنی پیروی آگاهانه اما بدون علم تفصیلی (مثل پیروی مریض بدون علم طب از پزشک با آگاهی از تخصص او)
استعمال قیاس توسط اهل سنت در این حوزه بوده است
← نهی شدید ائمه به اصحاب قیاس خاصه ابوحنیفه
« فَإِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قَبِضَتْ مُحِقَّ الدِّينِ »
شناخت محدوده های عقل ضروری است تا بسیاری از مغالطات نویسندگان و عالم نمایان معلوم گردد.

(اتماس دعا)